

## نگاه زنده همیشه و هرگز: چگونه می‌شود به کودکان شعر گفتن را یاد داد.

عبدالرزاق (منصور) اوجی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد داراب

### چکیده:

از تعریف معروف شمس قیس و ویژگی‌های آن در مورد شعر، امروزه تنها جنبه خیال انگیزی آن است که اعتبار خود را حفظ کرده است. از این ویژگی در ساده‌ترین شکل آن، یعنی تشبیه، می‌شود استفاده کرد و سرودن شعر را به کودکان مستعد یاد داد و همان کاری را کرد که کن نت کوچ (Konnetth Koch) آمریکایی و نیما یوشیج، شاعر ایرانی، انجام داده‌اند. انسان اگر ذهنش را از پیش دانسته‌ها در مورد امور و طبیعت خالی کند و خیال آفرینش‌گر خود را به کار اندازد و آن‌ها را به چیزهایی تازه تشبیه کند، وارد قلمرو شعر شده است. نیما روستائیان گنبد ندیده را در شعری با گنبد روبرو می‌کند و کن نت کوچ دانش‌آموزان خود را با گل سرخ، برکه و ابر. آن‌ها با تشبیه کردن این امور به چیزهایی دیگر، تصاویر شاعرانه بدیعی می‌آفرینند؛ ما نیز می‌توانیم چنین کنیم. از آن‌ها می‌خواهیم در برابر طبیعت و اشیاء قرار بگیرند و آن‌ها را به هر چه می‌خواهند تشبیه کنند و بر کاغذ بیاورند و بدین ترتیب آنها را به قلمرو شعر می‌کشانیم؛ که اساس شعر در ابتدا بر خیال انگیزی استوار است و در ساده‌ترین شکل آن بر تشبیه و بعد بر... واژگای تقلیدی؛ شعر، نیما، کودکان، شمس قیس، کن نت کوچ، خیال انگیزی، خیال، تشبیه، تصویر سازی، آشنایی زدایی، هنجارگریزی.

\*\*\*

از روزگاری که شمس قیس، شعر را کلامی موزون، مساوی، مکرر، مقفی و مخیّل تعریف کرده بود تا امروز روز که تازه از گرد راه رسیده‌های شعر، شعر را کلامی هذیان گونه و بی معنا تعریف می‌کنند، زمان درازی گذشته است. آیا برای تعریف شمس قیس دیگر می‌توان اعتباری قایل بود؟ برای تعریف این تازه از گرد راه رسیده‌ها چی؟ و بگویم که نه آن تعریف را دیگر به تمامی اعتباری هست و نه این تعریف را. اما در میان آن تعریف و این تعریف، نکته مشترکی وجود دارد که هنوز در شعر و تعریف شعر اعتبار خود را حفظ کرده است و آن این که: در آن تعریف به خیال انگیزی اشاره رفته بود و در این به هذیان گونگی؛ و این دو تا حدی یگانه هستند و تا حدی شبیه به هم؛ البته اگر ویژگی‌های هذیان گونگی را تسامحاً با خیال انگیزی یکی بگیریم. چرا که در هر دو یک نکته مشترک است: در هر دو، امر غیر واقعی، واقعی می‌شود و چیزی به جای چیزی دیگر می‌نشیند و این، آن می‌شود و آن، این. چگونه؟ خواهیم گفت. برای توضیح بیشتر، بهتر است از نیما و عبارتی از او شروع کنیم تا برسیم به این نکته که خیال انگیزی اساس شعر است و چگونه می‌شود از این ویژگی استفاده کرد و به کودکان مستعد، سرودن شعر را یاد داد.

نیما می‌گوید: «من به رودخانه بی شبیه هستم که از هر کجای آن لازم باشد بدون سر و صدا می‌توان آب برداشت» (کتاب کنگره نویسندگان، ص ۴۵-۴۴) این بار من شاعر / مدرس می‌خواهم از این رودخانه آب بردارم؛ آن هم برای یاد دادن شعر گفتن به کودکانی که رگه‌های شاعری دارند. چگونه این کار را می‌کنم؟ و از کجای این رودخانه آب بر می‌دارم؟ خواهیم گفت. قبل از آن پردازم به این نکته که شعر و ویژگی‌های آن، دیگر نه در وزن است و نه در قافیه و نه در مساوی و مکرر بودن ارکان عروضی و مصراع‌های آن؛ که پنبه‌ی همه‌ی این‌ها را به عنوان شاخصه‌های شعری سال‌های سال است، زده‌اند و تنها چیزی که از آن تعریف معروف شمس قیس بر جای مانده جنبه‌های خیال انگیزی آن در کلام است که جان‌مایه‌ی اصلی شعر است؛ همان که خواجه

نصیرش می‌گفت و همانی که امروز روز اهل شعرش می‌گویند و یا آن گونه که من بیانش می‌کنم: شعر یعنی ممکن کردن ناممکن در کلام. و شما همین که خواستید ناممکن را در کلام ممکن کنید به پهنه‌ی خیال و خیال‌انگیزی کشیده شده‌اید، چرا که به قول ناباکف، نویسنده‌ی بزرگ روس:

شعر:

خود به زمانی آغاز گشت

که کودک غار نشین

دوان

دوان

از میان علفهای بلند

به مغازه بازگشت

و فریاد برکشید:

«گرگ! گرگ!»

و گرگی در میان نبود. (فصلنامه از شعر تا قصه، ص ۶)

و گرگ در خیال کودک بود و آغاز شعر بدین گونه با خیال آغاز شد و با خیال و خیال‌انگیزی تداوم یافت. و خیال‌انگیزی در ساده‌ترین وجه بدیعی آن در تشبیه است که نقاب از رخ بر می‌گیرد و چیزی را جای چیز دیگری می‌گذارد و الف، ب می‌شود و به جای آن می‌نشیند، و بعدش استعاره است و نماد است و تمثیل است و مجاز است و اسطوره است و غیره و غیره. حال با توجه به این نکات می‌خواهیم شعر گفتن را به کودکان یاد بدهیم. چگونه؟ از کودک بخواهید چیزی را به چیز دیگری تشبیه کند، مثلاً چیزی را که می‌بیند؛ اگر از عهده‌اش بر آمد، شعر گفته است، آری به همین سادگی. و شما نیز به همین سادگی شعر گفتن را به کودک یاد داده‌اید؛ چگونه؟ همان گونه که کین نت کوچ کرده است. این شاعر / معلم آمریکایی دانش آموزان خود را در مقاطع گوناگون

تحصیلی دبستانی و دبیرستانی به طبیعت می‌برد و آن‌ها را با اشیاء و پدیده‌هایی رؤ به رو می‌کند و بعد از آن‌ها می‌خواهد تا با دقت به آن پدیده توجه کنند و کاری نداشته باشند که دیگران - به خصوص شاعران - درباره آن پدیده چه گفته‌اند و آن را به چه چیز تشبیه کرده‌اند، بلکه خود آن‌ها، آن را به چیز یا چیزهایی که می‌توانند تشبیه کنند و بدین ترتیب ذهن آن‌ها را به کار و به خیال‌پردازی می‌اندازد.

سال ۱۳۵۸ سال بزرگ داشتِ کودک در جهان بود. خود من چند تایی از شعرهای دانش آموزان او را از کتاب «گلِ سرخ بگو، رنگت را از کجا آورده‌ای؟» تحت عنوان راه‌های نظاره کردن اشیاء ترجمه کردم که در کتاب جمعه به چاپ رسید. سه تایی از آن ترجمه‌ها را در زیر می‌آورم؛ یکی در مورد گلِ سرخ است، دیگری در مورد ابر است و سومی در مورد برکه. ببینید سه کودک / نوجوان چگونه ابر را دیده‌اند و چگونه برکه و گل سرخ را آن‌ها را به چه چیزهایی تشبیه کرده‌اند و چه تصویرهایی آفریده‌اند و با همین تصویرسازی‌های بدیع خود - که بر تشبیه استوار است - چه شعرهای زیبایی آفریده‌اند:

### گل سرخ

گل سرخ، باز می‌شود چون جاده‌ای به رویاهای رنگین.

گل‌های سرخ، مثل مکان‌های امن در ملکوت اند.

نظاره گل سرخ، مثل دیدن «زیبایی» است پس از روزی نفرت‌انگیز.

گل سرخ، نشانه امید، طبیعت و زیبایی است.

نظاره گل سرخ، مثل نظر کردن به دنیایی است دست نخورده و رنگارنگ.\*

گل سرخ، نگاه زنده همیشه و هرگز است.

نظاره گل سرخ، مثل دیدن نخستین شیبی است پس از صد سال.

گل سرخ، راه طبیعی نظر کردن بر اشیاء است. (Koch, P.125) (۱)

ابو

خزری است. خاکستری فام، و سپید و بیدان نرمی.  
که گل خطمی سر برزند از مخده این عظیم به  
در پیشگاه آسمان.

کبوتری است سپید و پزان در گستره‌ی آسمان و  
که فرو ریخته باشد پرهايش را  
ضمن عبور.

خزگوشی است سپید و جسته، بر پهنه‌ی آسمان.  
که دم صاف و پر پشت خود را از دست داده باشد.  
و مثل زمانی است که مادر بزرگ من شروع به بافتن میکند.  
و گلوله‌ی کرکبی خود را جا بگذارد. (Koch, P.125-126)

بام و بیلک.

برکه

هر برکه در است مثل آینه بی است.  
رها شده در میان چمنزار.  
برای باز تاباندن آسمان.

قطره‌ی اشکی است فرو چکیده از آسمان.  
که سرانجام خنک شده باشد.

با باد شامگاهی.

دکمه‌ی نقره درخشانی است

فرو افتاده از نیم تنه‌ی غولی

که هرگز پیدا نخواهد شد.

ساخته شده از زمرد

قدحی است چینی

در محاصره‌ی معابد سرسبز و پر برگ.

و نقشی است آبی

فرو افتاده از سر تصادف

بر قالی سبز تپه‌یی ( Koch, P.125\_6 )

تشبیه از این شکل‌تر می‌شود، و تصویر سازی از این بهتر و شعر از این عالی‌تر؟! کن  
نت کوچ به سال‌های متمادی با دانش آموزان خود چنین کرده است و بعد هم شعر آن‌ها  
را جمع و جور کرده و کتاب‌ها چاپ زده. ما هم بیایم همین کار را بکنیم! کودکانمان را  
به طبیعت ببریم و ذهن آن‌ها را از پیش دانسته‌ها درباره‌ی پدیده‌ها و اشیا خالی کنیم و  
به آن‌ها بگوییم کاری نداشته باشند که دیگران درباره‌ی این امور چه گفته‌اند، خود شما  
چه می‌گویید و برای گفتن کاری نداشته باشید که این‌ها چه هستند، تصور خودتان را به  
کار بیاندازید و ببینید این‌ها به چه چیزهایی شبیه هستند. آن‌ها را روی کاغذ بیاورید، به  
همین آسانی! فقط یادمان باشد که به کودکانمان بگوییم: فرض کنید شما تاکنون این  
شیء یا پدیده را ندیده‌اید و نسبت به آن هیچ اطلاعی ندارید، یعنی در حقیقت نسبت به  
آن جاهل‌اید، بلی جاهل، و جهل در مورد یک چیز آشنا، یعنی دانسته‌های پسین‌زا در  
مورد آن کنار گذاشتن، یعنی آشنایی زدایی کردن؛ همان آشنایی زدایی که فرم‌شناسان

روس این اواخر به کشف آن رسیده‌اند و یکی از ارکان هنر و شعر اصیل است و ما برای اثبات مدعای خود این بار به سراغ رودخانه‌ی نیما می‌رویم و از گوشه‌ی دیگر آن آب برمی‌داریم و شاهدی برای کارمان - یعنی یاد دادن شعر به کودکان - می‌آوریم. نیما همه گونه شعر دارد حتی شعر برای کودکان؛ ولی ما از یک شعر خاص او بهره می‌گیریم. ببینید نیمای یوشی به سال ۱۳۱۰ شمسی در این شعرش درست همان کاری را کرده است که به سالهای بعد کن‌نت کوچ آمریکایی کرده است! نیما شعری دارد به نام گنبد، که در آن عده‌ی روستایی گنبد ندیده و نسبت به گنبد بی‌اطلاع - یا آن گونه که نیما می‌گوید: جاهل - برای اولین بار در راهی با گنبدی روبه‌رو می‌شوند و گنبدی را می‌بینند. این پدیده چیست؟ نمی‌دانند. هر کدام از آن‌ها آن را چیزی تصور می‌کند و به چیزی آن را تشبیه. درست همان کاری که دانش‌آموزان کن‌نت کوچ با ابر و برکه و گل سرخ کردند. شعر را با هم بخوانیم:

گنبد.

بدینند جمعی به ره گنبدی

زهر سوی در بسته مفردی

یکی گفت: بشنیده‌ام من امید

چنین بیضه‌هایی گذارد سپید.

یکی گفت: ز انگشت چرخ برین

نیفتاده باشد نگین بر زمین؟

یکی گفت: دندان ابلیس هست

ندانسته در راه افکنده است.

یکی گفت: خم سلیمانی است

یکی گفت: این دام شیطانی است.

یکی گفت: بی سر طلسمی ست این.  
 یکی گفت: معکوس جسمی است این.  
 ستاره انت: گفت آن یکی - کز سپهر  
 جدا گشته است اینقدر خوب چهر.  
 به گفت آن که: این تخم چشم کستی ست  
 که بد می کند هیچ شرمش نیست.  
 ولیکن فقط گنبدی بود فرد  
 درون سوی گرم و بزون سوی سرد.  
 جهالت بر آن پرده بی می کشید  
 خلاق در آن داشت گفت و شنید. (نیما، ۴-۱۶۳)

چه تشبیه‌هایی! دانش آموزان کن نت کوچ، ابر را به خزی خاکستری فام و سپید، گلی خطمی، کبوتر سپید و پَران و خرگوشی سپید و گلوله‌ی کرکی تشبیه می‌کنند و برکه را به آینه‌ی رها شده، قطره‌ی اشکِ خنک شده، دکمه‌ی نقره‌ی نیم تنه‌ی غول و قدح چینی زمردین و نقشی آبی. و روستاییان شعر نیما، گنبد را بیضه‌ی سپید امید، نگین انگشت چرخ برین، دندان ابلیس، خم سلیمانی و دام شیطانی و ... می‌بینند. می‌بینند که هیچ تفاوتی بین آن تشبیه‌های شعر نوجوانان و شعر نیما نیست و همه هم، چه بدیع، چه تازه و چه شگفت‌ادر مصراع آخر، نیما کلمه‌ی جهالت را چه بجا به کار برده است و این جهل، یعنی ناآشنایی و در شعر، ناآشنایی به چیز آشنا، یعنی آشنایی زدایی کردن. بیابید، هم خودمان به عنوان شاعر در برابر امور و اشیاء ذهنمان را از هر چه آشنایی و دانایی، است پاک کنیم و چنان با آن‌ها رو به رو شویم که انگار روستائیان شعر نیما ایم و انگار کودکان دانش آموز کن نت کوچ و آن‌گاه شعرمان را بگوییم و هم به کودکانمان به همین گونه شعر گفتن را بیاموزیم. من، خود، همین کار را بارها به انجام رساندم و چه شعرهای قشنگی که دخترم، غزل، گفت و کودکان دیگر گفتند و شما هم همین کار را



بکنید و بر خیال و خیال پردازی کودکان تکیه کنید و یادتان باشد که خیال انگیزی اساس شعر است و اساس خیال انگیزی هم در ابتدا بر تشبیه است و بعد بر....

#### توضیحات:

- ۱- این شعر از «رُز روزاریو» می باشد.
- ۲- این شعر از «بام و یلد» می باشد.
- ۳- این شعر از «مولی هان کوویتس» می باشد.

#### منابع و مآخذ:

فصلنامه از شعر تا قصه. شماره سوم (شهریور ۱۳۴۹).

کتاب کنگره نویسندگان.

نیما. مجموعه کامل اشعار. تدوین سیروس طاهباز.

Koch, Kenneth. *Rose Where did you get that red.*